ویترین

بررسی انتقادی نمایش‌نامه‌نویسی ایران

کتاب «توانای ناتـوان، تئاتر ما» تالیـف خسـرو حکیم‌رابـط در نشـر عنوان منتشر شـد. خسرو حکیم‌رابط در تازه‌ترین اثر خود، ۲۰سـال نمایشنامه‌نویسی ایران را با نـگاه انتقادی بررسـی کرده است. حکیم‌رابط در کتاب «توانای ناتوان، تئاتر ما» بـرای نزدیک به ۱۹۰نمایشنامه از ۱۷۰نویسـنده ایرانی و خارجی، نقدهای کوتاه و بلند نوشته است. در میان نمایشنامه‌نویسان می‌توان به نام‌هایی چون بهرام بیضایی، اکبـر رادی، محمد یعقوبی، محمد چرمشـیر، فرهاد ناظرزاده کرمانی، حسن باستانی و... اشاره کرد. آثار نمایشنامه‌نویسانی همچون ویلیام شکسپیر، ژان آنوی، اوژن یونسکو و... نیز در این کتاب بررسی شده است. حکیم‌رابط در مقدمه کتاب آورده است: «تئاتر ما دیرآمده‌ای است فاقد سـنت‌های کارآمد، صادق و بی‌ادعا؛ به دور از شعر مایا تئاتر فرنگ. و به‌جاسـت که در اینجا نام شریف برخی از بنیانگذاران اولیه تئاتر ایران را به یاد آوریم: میرزاآقا تبریزی با «حکومت زمان‌خان»، رضاکمال شهرزاد با «شب هزار و یکم»، میرزاده عشقی با «رستاخیز شهریاران ایران»، گریگور یقیکیان با «نوشـیروان عادل و مزدک»، حسـن مقدم با «جعفرخان از فرنگ آمده» و... آثاری ویراسـته و پیراسته، خوش‌ساخت، صاحب‌درد و صاحب‌حرف. اما برخلاف آن بنیانگذاران شریف و کارآمد، متأسفانه مدتی است که بسیاری از جوانان و به‌خصوص دانشجویان ما ـ فروتنانه بگوییم ـ درس‌آموخته از «استادانی» آن‌چنانی که بعضی‌هایشان خود حتی پا بر صحنه نگذاشته‌اند و نمایشنامه‌ای درخور عرضه نداشته‌اند.»

صحنه

«آخرین عاشق» در نوفل‌لوشاتو

نمایش «آخرین عاشـق» بـه کارگردانی محمد چیت‌سازی (نادر دلشـاه)، این روزها در عمارت نوفل‌لوشاتو روی صحنه است. به گزارش همشهری، نمایش آخرین عاشق به نویسندگی نیل سایمون با ترجمه شهرام زرگر، به تهیه‌کنندگی و کارگردانی محمد چیت‌سازی (نادر دلشـاه) اجرای خود را از اواخر تیر ماه شـروع کرده و این نمایش در ۳روز ابتدایی اجرایش بـا تخفیف ۲۰درصـدی برای دانشجویان روی صحنه رفت. در خلاصه داستان این اثر آمده است: «بارنی کشمن، مرد صاحب رستوران غذاهای دریایی، از یکنواختی زندگی خود خسته شده است و دوست دارد رابطه جدیدی را در زندگی خود تجربه کند، ولی....» نادر دلشاه، پروا محزون، سحر اسدی به همراه وحیده اکبری‌نسب به‌ترتیب ورود به صحنه بازیگران این اثر نمایشی هستند.

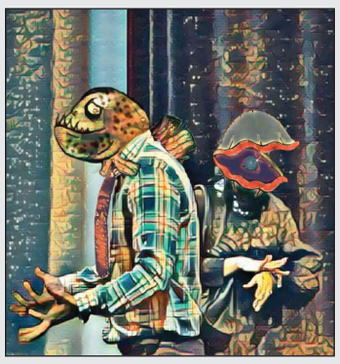

مستند

مستندی درباره شهید ابراهیم هادی

مستند «آتش و گلسـتان»، روایتی اسـت از مانده‌های گروه چریکی دستمال سرخ‌ها، گروه چریکی اندرزگو و مطلعان کانال کمیل و حکایت کارگردانی است که می‌خواهد درباره «ابراهیم هادی» فیلم بسازد. او و تیم تحقیق و پژوهش‌اش دربه‌در دنبال کسانی هستند که ابراهیم هادی را دیده‌اند، با او بوده‌اند، از حال و احوال خصوصی او مطلع‌اند و همچنین کسانی که در هر جایی نمی‌خواهند این فیلم ساخته شود یا این سند تصویری شکل گیرد. این مستند عملا چالش‌هایی است که برای ساختن فیلم راجع به شهدا بر سر هنرمندان می‌آید. نامش «آتش و گلستان» است که نمی‌دانیم این بار آتش گلستان می‌شود یا گلستان آتش. این فیلم قرار است پشتوانه‌ای باشد برای ساخت فیلم سینمایی «چریک» (زندگی شهید جاویدالاثر ابراهیم هادی) که علی رویین‌تن قرار است آن را بسـازد. پهلوانی و فریاد فتوت مهم‌ترین خصوصیت ابراهیم هادی اسـت؛ آدمی در پی انسانیت یا انسانیتی در قامت آدم. ساخت «آتش و گلستان» از چند ماه قبل از کرونا آغاز شده و همچنان هم ادامه دارد. پس از اتمام فیلم از عوامل و همراهان نام برده خواهد شد و عوامل بر این باورند برای ساخت گمنامی باید دلبسته نامشان نباشند. این فیلم ستایش‌نامه ستارگانی است که در دل خاک دفن نشده‌اند و شهادت را ننوشیده‌اند. اما هم‌روزگار مایند و ما از آنها غافل مانده‌ایم.

خواننده، آهنگساز و ترانه‌سرای آنسامبل سیریا، به پرسش‌های همشهری پاسخ داد

روایت کهن الگوهای ادبی با زبان موسیقی

گفت‌وگو

سحر طاعتی
روزنامه‌نگار

وقتی از سال ۱۳۹۷ نامشان در کنار دیگر گروه‌های موسیقی قرار گرفت همگان بر این باور بودند که یک گروه دیگری از بوشهر قصد دارد روایتگر ریتم‌های شـاد منطقه خودش باشد. چیزی که همه این سال‌ها به‌عنوان موسیقی فولک بوشهری به گوش مردم رسیده است اما در همان مواجهه اول با نخستین قطعه تمام تصورات شکل دیگری به‌خود گرفت؛ چرا که «سیریا» آمده بود تا روایت خودش را از موسیقی بوشهر به مخاطبانش ارائه دهد؛ روایتی که تا به امروز شاید کمتر دیده و شنیده‌ایم. سیریا از قطعه «هوار هوار» تا «بیچاره» و انتشار آلبومی با عنوان «میزدوتایی» که تمامی برآمده از ذهن موسیقیایی اعضای گروه خصوصا محمد لاریان، خواننده، ترانه‌سرا و آهنگساز است، روندی ۴ساله را طی کرده و امروزه به یکی از پرمخاطب‌ترین گروه‌های تلفیقی بدل شده که شاهد این ادعا استقبال ۱۰۰درصدی از آخرین کنسرت‌شان در زادگاهشان است. محمد لاریان، خواننده، آهنگساز و ترانه‌سرای آنسامبل سیریا درباره بهره‌مندی از اشعار سعدی و مولانا در تلفیق با ترانه‌های فولک بوشهری، ارائه کهن‌داستان‌ها با موسیقی و لهجه بوشهری و آشنایی مخاطب با ابعاد دیگری از موسیقی بوشهر به پرسش‌های همشهری پاسخ داده است.

تولد سیریا با بازخوانی قطعه «هوار هوار» بود. چرا سیریا در نخستین قدم دست به بازخوانی اثری نوستالژیک زد و از همان شروع کار، با تک‌آهنگ خودش پا به عرصه موسیقی نگذاشت؟

قطعه «هوار» برای ما شروع مسیر و صدای جدید موسیقی بوشهری بود. درواقع ما با این اثر که گویی همه را دور خودش جمع کرده و نوید آمدن یارش را می‌دهد، قصد داشـتیم تصویرسـازی جدید و ذهنیت خودمان را ارائه دهیم. بر این اسـاس فکر کردیم که چرا برای نخسـتین بار که می‌خواهیم خودمان را معرفی کنیم از یک قطعه آشنا استفاده نکنیم و بگوییم که سـیریا می‌خواهد چه کار کند. ما می‌خواسـتیم با این اثر به مخاطب بگوییم که گروه سـیریا یک گروه جنوبی و بوشهری است که می‌خواهد کارهایی را با موسیقی یا برای موسیقی بوشهر انجام دهد. بنابراین نخستین قطعه را با این فاکتورها منتشـر می‌کند که دقیقا شما بدانید که قرار اسـت چه اتفاقی با موسیقی یا برای موسیقی بوشهر بیفتد.

شما با گروه سـیریا قصد دارید یک بعد دیگری از موسیقی بوشـهر را به مخاطب معرفی کنید که شاید در همه این سال‌ها پنهان مانده است؟

بله که آن هم ابعاد انسانی است. به عقیده من در همه موسیقی‌های فولکلور کشورمان از شمال تا جنوب، غرب تا شرق و مرکز ابعاد انسانی مطرح است. ابعاد انسـانی شـامل غم، اندوه، دلتنگی، شادی، سرمستی و... است اما مسئله این است که پرداختن به این ابعاد انسانی هیچ‌وقت رخ نداده است.

هسـته اولیه سـیریا از کجا شکل گرفته؟ تفکر اولیه چه بـوده و امروزه چقدر پایبند به همان ایده‌ها و تفکرات هستید؟

دبیرسـتانی بودیم که موسیقی را شـروع کردیم. ناگفته نماند که من تئاتر کار می‌کردم و به‌واسطه آن مطالعاتی داشـتم. با اینکه قصدمان این بود که موسـیقی فولکلور کار کنیم ولی ترانه را هم خودم می‌نوشتم. شـاید گاهی به این فکر کردم که بشود ترانه‌های کمدی نوشـت و البته نوشتم و اجرا هم کردیم. گاهی به نتیجه هم رسیده ولی از یک جایی به بعد هر چه بیشتر مطالعه کردم متوجه شدم که یکسری افراد کارشان این بوده و من به‌عنوان خون تازه‌ای که می‌خواهم وارد شوم، باید واقعا تازه باشم. چه بهتر که ما فکر کنیم درباره اینکه چه کار کنیم که تأثیرگذار باشد. برای رسـیدن به این جایگاه از یک‌سالی به بعد شروع کردیم به تغییر کردن ولی نکته مهمی که وجود دارد این اسـت که ما دوست داریم کار نویی انجام دهیم و با این پتانسیلی که در موسیقی، فرهنگ و گویش بوشهری داریم دلمان می‌خواهد اتفاق تازه‌ای بیفتد.

شما بارها و بارها اشـاره کردید به اینکه می‌خواستید با موسـیقی‌تان به نوعی فرهنگ منطقه خودتان را معرفی کنید. خلق قطعات سیریا برآمده از چه ذهنی و با چه پشتوانه فرهنگی اسـت؟ این ارائـه فرهنگ منطقه خودتان فقط در موسـیقی قابل‌شنیدن است یا قرار اسـت در آینده آیین‌ها و فرهنگ‌های بوشهری را به‌صورت آیین‌های نمایشی روی صحنه ببینیم؟

همه انسـان‌ها وابسـته به جغرافیای زندگی‌شان یکسـری الگوهای قصه‌ای دارنـد؛ الگوهایی مثل تراژدی و کمدی. هر جایی که دریا هسـت صیادی رفته دریا و برنگشته. حالا اینکه ما چگونه این قصه را روایت می‌کنیم بسـتگی به من، پدرم، مادرم و مادربزرگم دارد؛ بستگی به این دارد که مادربزرگم چگونه برایم تعریف کرده باشد. برای من این تصویر خیلی تراژدی اسـت اما اگر ما فقط به موسـیقی بوشهر در قالب یک موسیقی شاد و ریتمیک نگاه کنیم و همان بخش را فقط ارائه کنیم این قصه تا این اندازه تلخ، به همین سـادگی از بین می‌رود و ما از دستش می‌دهیم. مسئله اصلی برای من و کل اعضای سیریا این است که چگونه داستان‌هایمان را بازبان موسیقی روایت کنیم. ما می‌توانیم هر بدعتی که بخواهیم بگذاریم. اگر کهن‌الگوها خوب بشناسیم. ما اگر بدانیم تراژدی اصلی کهن‌الگو این است که مثلا قهرمان قصه وارد دریا می‌شود و برنمی‌گردد، از اینجا به بعد قهرمان قصه یا مادر اسـت که وارد یک الگوی دیگر می‌شویم یا فرزند کنار مادر که باز وارد یک الگوی دیگر خواهیم شد که ما در قطعه «حجله» هر دو تا الگو را کنار هم داریم. در این قطعـه ما گاهی از زبان مادر صحبت می‌کنیم یعنی زنی که همسر قهرمانش رفته دریا و برنگشـته و گاهی از جایگاه فرزند صحبـت می‌کنیم. فرزندی که پدر قهرمانش رفته دریا و برنگشته است. البته ما خیلی هم اصراری نداریم که ایـن قصه‌ها لزوما با همین بخش‌های داسـتانی اتفاق افتاده؛ چرا که بخش‌های داستان را قصه‌پرداز و مولف بر اساس کهن‌الگوها می‌سازد.

وقتی ما به کهن‌الگوهـا نگاه می‌کنیم فقط وظیفه داریم داستان خودمان را جلو ببریم و هیچ وظیفه دیگری به‌عنوان مولف نداریم. ما کهن‌الگو را بررسی می‌کنیم و قصـه‌ای را در آن جـاری می‌کنیم که بتوانیم حرفی را بزنیم که نیاز جامعه کنونی است.

می‌توانیم بگوییم که یکی از امضاهای سیریا تلفیق تک‌بیت‌هایی از سعدی و شاعران دیگر با ترانه‌های خودش است؟

ما سعی کردیم در قطعاتی که ترانه‌اش را خود من می‌سرایم نیز حتی شده یک بیت از ترانه‌های فولک یا اشعار شاعرانی چون سـعدی استفاده کنیم. ما دوست داریم که نظرات تکمیلی را از ادبیات ایران یا ادبیات فولکلورمان وام بگیریم. گویی حرفی داریم که با اینها تکمیلش می‌کنیم اما این مسئله کاملا سلیقه‌ای است که بگوییم لزومی وجود دارد یا خیر. اما تقریبا در ۸۰درصد قطعات‌مان این اتفاق افتاده اسـت و در واقع هدف‌مان این بوده که به مخاطب بگوییم هم می‌توانیم عاشق شعر سعدی باشیم و هم شعرهای فولک.

در کنار همه این تلفیق‌های شعری، سـیریا قطعه «بیچاره» را بر اساس شعر مولانا ساخته است.

هدف مـا بهره‌منـدی از مفهوم شـعر مولانا بود. هم‌اکنون مسئله کنونی جامعه ما زر ذهن، زر بشر و زر انسانیت است. ما اینها را داریم. بر این اساس از این اشعار برای آگاهی‌سازی اسـتفاده می‌کنیم. چون مولانا به زیباترین شکل آنها را مطرح کرده است پس ما نیز آن را به زبان ساده برای مخاطب بیان می‌کنیم. در عین حال که خودمان علاقه زیادی بـه مولانـا داریم، می‌توانیـم معنی حرف مولانا را با زبان سـیریا بزنیم و این حداقل کاری است که می‌توانیم برای فرهنگمان انجام دهیم. شـاید بعد از شنیدنش یک نفر دوست داشت مولانا را بیشتر بخواند و چه پیروزی‌ای بزرگ‌تر از این برای سیریا.

ماکان صغیری، تهیه‌کننده آنسامبل موسیقی بوشهری سیریا:

قوانین برگزاری کنسرت برای همه سبک‌های موسیقی برابر نیست

گپ

در شـرایط کنونی که موسـیقی جدی جایگاه پایین‌تری از موسـیقی‌های روز دارد، هدایت و حمایت گروه‌های برآمـده از فرهنگ فولکلور سرزمین‌مان، بسیار دشوار است. در این آشفته بازار موسیقی بسـیاری گروه‌ها متولد شده‌اند اما به‌واسـطه بی‌توجهی و حمایت مسـئولان دولتی و سـختگیری‌های پیاپی و از همه مهم‌تر فراهم‌نکردن شرایط مسـاعد برای برگزاری آسان‌تر کنسرت‌هایشان مجبور به فروپاشی شده‌اند. ماکان صغیری، تهیه‌کننده آنسـامبل موسیقی بوشهری سـیریا که سابقه همکاری با گروه‌های بسیاری را در مقام تهیه‌کننده داشته به پرسش‌هایمان درباره مولفه‌های ماندگاری گروه‌های تلفیقی، برخوردهای سلیقه‌ای مدیران موسـیقی و مشکلات نشر و برگزاری کنسرت‌های موسیقی پاسخ داده است.

با گذشت ۴ سال از فعالیت آنسامبل سیریا، چه مشکلاتی بر سـر راه گروه شما و گروه‌های مشـابه وجود دارد و اساسـا چه تفاوت‌هایی از نظر نگاه مدیریتی وجود دارد؟

مسئولین اصلا نگاهی به این موسیقی نمی‌کنند. متأسفانه در شرایط کنونی و به واسطه برگزاری ویژه کنسـرت‌های پاپ و حمایت‌های همه‌جانبه از آنها، فکر می‌کنم گروه‌هایی مشـابه گروه ما فرصت و مجال این را ندارند که بخواهند دیده شـوند. از سوی دیگر قوانین برگزاری کنسرت ظاهرا برای گروه‌های پاپ کاملا متفاوت از گروه‌های ماست چرا که قوانینی که برای ما در نظر گرفته می‌شود به هیچ عنوان از سوی گروه‌های پاپ رعایت نمی‌شود.

ما تا لحظه آخر در گیر دادن تعهدات گوناگون هستیم که بتوانیم روی صحنه بیاییم و بلیت‌فروشی را شروع کنیم که این مسئله دردناکی است. اگر تمام سختی‌هایی که برای مجوز کنسرت تالار وحدت سال گذشته ما می‌خواسـتند برای تمام موزیسین‌های پاپ پیاده کنند؛ مطمئن باشید یک کنسرت پاپ در کشور برگزار نمی‌شد. ما برای مواردی چون پوشـش اعضای گروه، عدم‌حرکت خواننده به چپ و راست استیج، عدم‌اجرای قطعاتی که خود دفتر موسیقی ارشاد مجوزشان را صادر کرده بود و بسـیاری موارد دیگر تعهد دادیم اما متأسفانه هر روزه در کنسرت‌های پاپ شاهد عدم‌پایبندی به مواردی هستیم که برای ما تعهدآور بوده و برای آنها نیست. از نوع پوشش‌شان گرفته تا حرکات نامناسـب روی صحنه. ظاهرا این موارد برای گروه‌های پاپ اشکالی ندارد اما برای گروه‌هایی مثل ما؛ همه اینها مواردی هستند برای گرفتن یا نگرفتن مجوز و این در حالی است که گروه‌های اینچنینی در تلاشند خودشان را همطراز موسیقی جلو ببرند و به چیزی غیراز موسیقی‌شان فکر نمی‌کنند که اگر گروه‌های دیگر هم همینطور بودند واقعا فضای موسیقی کشور خیلی خوب و درخشان می‌شد.

شما نخستین آلبوم گروه سیریا را به‌صورت مستقل وبدون واسپاری به مراکز پخش، در بازار موسیقی منتشر کردید.

برای انتشار آلبوم «میزدوتایی» لیستی از تمام شرکت‌های پخش که می‌توانند با ما همکاری کنند، درآوردیم و متوجه شدیم از این تعداد فقط ۲ تا شرکت در سبک کاری ما فعالیت می‌کنند که یکی از آنها وقتی قطعات را برایش فرسـتادیم دیگر پاسخگو نبود و دیگری نیز شرایط بسیار نامناسبی را پیش روی ما قرار داد. از سوی دیگر حتی شهر کتاب‌ها نیز حاضر به همکاری با ما نشدند و در نهایت در یکی از جلسات هفتگی گروه تصمیم گرفتیم خودمان کار را پخش کنیم بر این اساس سایتی طراحی و نخستین آلبومان را به‌صورت فیزیکی و دیجیتال منتشر کردیم و با استقبال خوب مخاطبان‌مان در مدت کوتاهی، آلبوم دو بار تجدید چاپ شـد. ناگفته نماند شـیوه انتشار آلبوم سیریا الگوی کار بسیاری از همکاران شد به‌طوری که بسیاری آلبوم‌هایشـان را با همین روند و بدون نیاز به شرکت‌های پخش در اختیار مخاطبان قرار دادند.

یکی از معضلات ومشکلاتی که گروه‌های موسیقی با آن مواجه هستند در جاز دن است آن هم به‌خاطر عدم‌انتشار آثار جدید. سیریا چقدر در تلاش است که در تله تکرار و در جاز دگی نیفتد و آثار جدیدی را منتشر کند؟

سیریا برنامه ۵ سال آینده‌اش هم مشخص است یعنی از لحظه‌ای که سیریا شروع به کار کرد یک برنامه ۵ ساله داشت که بدون در نظر گرفتن دو ساله کرونا تقریبا می‌توانم بگویم ۸۰ درصد برنامه‌ها عملی شد. هم‌اکنون نیز برنامه ۵ سال آینده‌اش را هم می‌داند و کامل مشخص اسـت که در ماه‌های آینده چه قطعاتی قرار است منتشر کند. آلبوم بعدی‌اش را در چه تاریخی منتشـر کند و حتی زمان نشر موزیک ویدئوها هم تعیین شده است. در واقع سـیریا براساس برنامه‌ای که برایش تعریف شده حرکت می‌کند و تمام تلاشمان بر این است که به تکرار و خاموش بودن نرسیم. کما اینکه یکی از ویژگی‌های مهم سیریا این است که به‌معنای واقعی گروه اسـت و این گروه بودنش خیلی کمک می‌کند که سرزنده باشد و تلاش کند که به روز شود و اینکه ما خودمان بدانیم چه ضعف‌هایی داریم که تلاش کنیم پوشش دهیم و به یک مرحله بالاتر برسـیم و خودمان را وارد چالش جدید کنیم می‌تواند دلایل خوبی باشد برای اینکه سیریا دوست دارد ادامه دهد وقرار است که جلو برود.

یادداشت

احسان زیورعالم: روزنامه‌نگار

نگاهی به نمایش «پناه‌کاه»

فانتزی‌های نشدنی

طی چند سـال گذشـته هر از گاهی نمایش‌هایی با فضاهای آخرالزمانی، با ترکیبی از آینده و ویران‌شـهر (دیستوپیا) روی صحنه تئاتر تماشا کرده‌ایم؛ نمایش‌هایی که با نگاهی نوآرگونه، تلاش می‌کنند از وضعیت بد آینده بگویند. انبوه جنگ‌ها در کنار قحطی و خشکسالی و گرم شدن زمین، تصویری است که این نمایش‌ها از آینده ارائه می‌دهنـد. در دل این وضعیت گروهی کوچک در پناهگاهی گرد هم می‌آیند تا خود را از شر وضعیت زمانه نجات دهند اما همیشه یک عامل انسانی وضعیت را برهم می‌ریزد: قدرت‌طلبی. نمونه شـاخص اینگونه نمایش‌ها را علی صفری با «کرونوس» و کاوه آهنین‌جان با «بارانداز» و «تنهایی پرهیاهو» پیش‌تر روی صحنه برده بودند. هر ۳نمایش فضایی ویران‌شـهری ارائه می‌دهند که در آن نزاع بر سر قدرت است. البته تصویر قدرت در هر ۳نمایش متفاوت اسـت اما قدرت در هر ۳همچون میلی سیری‌ناپذیر به تصویر کشیده می‌شود که می‌تواند نوع‌بشـر را در خطر انقراض قـرار دهد. هرچند همان معدود انسان‌های درون نمایش بازماندگان یک انقراض بزرگ به‌حساب می‌آیند.

«پناه‌کاه» فرید قادرپناه نیز از این وضعیت به دور نیست؛ داستان جمعیتی فراری از یـک دنیای پرتلاطم بیرون، ایزوله‌شـده از نسـبت‌های روی زمین، در یک وضعیت قبیله‌گـرا که میل به قدرت، ورای صلح ظاهریشان، در حال فوران است و نتیجه همانند همان آثار پیشین، فروپاشی و تبدیل شدن آرمان‌شهر وهمی به ویران‌شهر واقعی است. یک آرمان‌شهر وهم‌آلود - شاید برآمده از جهان ذهنی اورول که نظم، محصول دیکتاتوری است - با ورود یک غریبه دچار بی‌نظمی می‌شود؛ بی‌نظمی‌ای که ما آن را در فیزیک آنتروپی می‌نامیم. عامل خارجی به‌واسـطه بی‌نظمی توانایی تبدیل کردن به رکنی از جامعه را می‌یابد و البته با ورود جزء جدید، دیگر آن موقعیت یا ماده یا جامعه سابق وجود ندارد. در یک کنش و واکنش، با درصدی تخریـب، موقعیت، ماده یا جامعه جدید شـکل می‌گیرد. این کارکرد آنتروپی اسـت. در فیزیک آنتروپی زیباست؛ چون بدون آنتروپی هیچ‌چیز تازه‌ای خلق نمی‌شـود. در دنیای ادبیات آنتروپی اما رویکردی مخرب دارد. نظمی که از بین رفته پایانش تراژیک است و اساس آثاری چون «پناه‌کاه» در پناه رسـیدن به آن ویران‌شهر واقعی، حرف حسابشان همین است؛ اما با یک مشکل اساسی روبه‌رو می‌شوند: نادیده گرفتن علم.

منبع مهم نمایشـنامه‌ها یا اجراهایی که به نوعی با تمسـک به علم، قصد ساختن فضایی فانتزی یا گروتسک دارند، انگلستان و آمریکاسـت. نویسندگانی چون تام اسـتوپارد بارها در تلاش برای رسـیدن به دنیـای ورای دنیای واقعی و ملمـوس ما، به سراغ برهم زدن علم می‌روند. با درک درستی از مفاهیم علمی، نمایشـنامه‌نویس علیه علم قیام می‌کند. به‌عبارتی کلان‌روایت علم زیر دست نمایشنامه‌نویسی که دانشـمند نیست، به بازی گرفته می‌شود. در نمایشـی چون «پناه‌کاه» نیز چنین رویه‌ای مشـاهده‌پذیر اسـت. تکرار یک پیام از سـوی رهبر خفته از زخمی‌کاری که «کدهـا رو پیدا کن.» کدهـا همان دریچه‌ای است که آنتاگونیست نمایش را به قدرت می‌رساند و دست یافتن به قدرت نیازمند رسیدن به علم است اما تفاوت فهم ما از علم با نمایشنامه‌نویسی چون استوپارد اینجاست که او دانشمند را مقصر وضعیت موجود می‌داند و با استفاده از ابزار قدرت او، کلان‌روایتش را منهدم می‌کند. قادرپناه اما نمی‌گوید وضعیت شـکل گرفته در جهان برساخته‌اش محصول چیست!؟ اگر جنگ است، مگر جنگ‌افروز بدون دانش دانشمندان می‌تواند جنگ‌افروزی کند؟ چه کسی سلاح می‌سازد و با سلاح چه کسـی ویران‌شهر پدید می‌آید؟ اساسا در نگاه شرقی ما، دانشمند موجودی است خوب که حکیمانه نصیحت می‌کند و ابن‌سیناوار ما را از حضیض ذلت نجات می‌دهد اما واقعیت آن است که بعضی دانشمندان نیز دست در دست جلاد می‌گذارند، اگر پا بدهد. در نمایشنامه «کپنهاگ» مایکل فرین، اثری جنجالی چه در دنیـای درام و چه در دنیای علم، او نشان می‌دهد چگونه ۲فیزیک‌دان بزرگ دهه ۴۰میلادی، نیکلاس بور و ورنر هایزنبرگ، برای جنگ‌افروزان تلاش می‌کنند بمب اتم بسـازند. آری بمب اتمی که بر سـر مردم ژاپن ریخته شد، دستپخت فیزیک‌دانی بزرگ به نام اوپنهایمر است و از قضا نمایشنامه‌ای در مذمت او نیز به نگارش درآمده است.

علم با تمام محاسنش، در دنیای درام نیازمند شکسته شدن است. درام‌نویس می‌تواند جهانی فرض کند که در آن قوانین نیوتنی کار نمی‌کند و حال با منطق خویش، جهانی فانتزی اما مرهون علم درام‌نویس بیافریند. ضعف عمومی در میان درام‌نویسان ایرانی در ندانستن فیزیک و ریاضی وجود دارد که می‌توان آن را در تعابیر ساده‌انگارانه در فضای دراماتیک کارهایشان مشاهده کرد. زمانی که پای فیزیک و ریاضی به میان می‌آید، بحثی به نام منطق نیز مطرح می‌شـود؛ یعنی اگر پدیده‌ای علمی برای گره‌گشایی در روایت داستانی درنظر می‌گیرید یا باید از استقرا کمک بگیرید یا استنتاج، نمی‌توان سـاده‌انگارانه از شر گره گذشت و گفت با ترفندی علمی حلش کردم. برای درک بهتر به دنیای کریستوفر نولان اشاره می‌کنم که برای بازی با زمان، یکی از مؤلفه‌های مهم در فیزیک نوین، او معادلات شخصی خودش را می‌سازد تا منطق محکمی برای روایت داستانی‌اش بیافریند. در دنیای او اگر نزاع بر سر قدرت است و قدرت برحسب علم یا آگاهی از دانشی فرابشری کسب می‌شود، شـخصیت‌ها مجهز به فهم علم‌اند. آنان درباره پدیده‌های علمی مناظره می‌کنند و هاج و واج نیستند.

در «پناه‌کاه» شخصیتی می‌گوید پزشـک است. برای من این پرسش وجود دارد که او پزشـکی را از که آموخته است؟ از کجا بدان مسلط شده اسـت؟ آیا ادعایش صادق است؟ اگر کسی را معالجه می‌کند به واقع اثباتی است بر پزشک بودن او؟ اگر پزشک اسـت و در دنیای ایزوله نمایش چیزی به اسـم دانشگاه وجود ندارد، پس او روزگاری در دنیای بیرونی زیست می‌کرده است؟ اگر بیرون از پناه‌کاه می‌زیسته چطور چیزی از گوشت و طعم آن به یاد ندارد؟ اگر حافظه‌اش پاک شده چطور علم پزشکی هنوز در حافظه‌اش موجود است؟ اگر پزشک است و مجهز به علمی قدرتمند، اگر او چنین که می‌نماید قدرت‌طلب و حریص است، چرا پیش‌تر از طریق پزشکی رهبرش را سرنگون نکرده است؟ این یک گوشـه از ماجراسـت که بی‌نهایت پرسـش بی‌پاسخ می‌آفریند و شـاید پاسـخ‌هایش بیرون از جهان نمایش باشد. جایی در یادداشت‌های نویسنده و کارگردان، اما در یک وضعیت علم‌زده، پاسخ باید روی صحنه باشد؛ در میان کنش‌ها، دیالوگ‌ها و البته فضاسازی‌ها. مسیر سختی است اما برای تسهیلش کافی است کمی علم‌اندوزی کنیم.